

مجله زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان دانشگاه فردوسی مشهد (علمی- پژوهشی)، شماره 2- بهار و تابستان 1389

دکتر محمد رضا پهلوان نژاد (دانشیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسؤل)

دکتر مهدی مشکوة‌الدینی (استاد گروه زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد)

دکتر سید محمد حسینی معصوم (استادیار دانشگاه پیام نور خراسان رضوی)

بررسی کارکرد گروه نقشی زمان در زبان فارسی

بر پایه برنامه کمینه گرا

چکیده

برنامه کمینه گرا (چامسکی، 1995) رویکرد غالب و جدید «زبان‌شناسی زایشی» است. بررسی پیوندهای سلسه مراتبی ساخت نمای جمله های زبان به لحاظ دانش زبانی ذهنی سخنگویان، هدف عمده تحلیل ساختی در رویکرد یاد شده است. یکی از ویژگیهای تحلیل ساختی جمله در این رویکرد، در نظر گرفتن مقوله های نقشی است که به تبیین پیوندهای نحوی مقوله های واژگانی کمک می کند. تحقیق حاضر، ضمن ارائه توصیفی دقیق از مقوله های نقشی، به بررسی مقوله نقشی زمان در نحو جمله های فارسی می پردازد. همسو با تعاریف به کار رفته در برنامه کمینه گرا به بررسی چگونگی صرف فعل از راه بازبینی مشخصه های تعبیرناپذیر موجود در گره زمان و فعل اصلی و عمل مطابقه خواهیم پرداخت. همچنین با در نظر گرفتن اینکه مشخصه تصریف در زبان فارسی یک مشخصه قوی است، با ارائه نمونه هایی نشان خواهیم داد که فعل به هسته زمان جذب می شود و در جایگاهی خارج از گروه فعلی بالا (VP) قرار می گیرد. حذف گروه فعلی و پرسشهای تأییدی از جمله شواهدی است که این فرض را تأیید می کند.

کلیدواژه‌ها: برنامه کمینه گرا، مقوله نقشی، گروه زمان، گروه فعلی لایه ای، تصریف قوی.

تاریخ دریافت: 1388/2/26 پذیرفته: 1388/9/25

پست الکترونیکی: Pahlavan@um.ac.ir

1- مقدمه

دستور زایشی^۱ که با کتاب ساختهای نحوی^۲ چامسکی در سال 1957 معرفی شد، تاکنون تحولات فراوانی را شاهد بوده است. نظریه معیار^۳، نظریه معیار گسترده^۴ و صورت اصلاحی^۵ آن و سپس نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی^۶ و اصلها و عاملهای تفاوتی (پارامترها)^۷ و بالاخره برنامه کمینه گرا از مهم ترین دستاوردهای این مکتب هستند. آخرین صورت دستور زایشی همان گونه که نام آن نشان می‌دهد- هنوز تنها یک رویکرد و برنامه پژوهشی است و نه نظریه ای مدوّن (هورنشتاین و دیگران، 2005: 6). ظهور این رویکرد به مقاله چامسکی (1991) با عنوان «نکاتی در اقتصاد اشتقاق و نمودهای زبانی» باز می‌گردد که بعدها در فصل دوم کتاب وی با عنوان برنامه کمینه گرا (1995) نیز تجدید شد (دبیرمقدم، 1383: 601). برنامه کمینه گرا اساساً مبتنی بر نظریه اصلها و عاملهای تفاوتی است. هدف برنامه کمینه گرا تبیین اصول اولیه این نظریه به ویژه اصل اقتصاد^۸ است (کالیکاور و جکنداف، 2005: 88). بر پایه اصل اقتصاد، ساختهای زبانی بهینه‌اند^۹؛ یعنی مناسب‌ترین‌اند. بنابراین بهینگی حاصل اقتصاد در اشتقاق و نمود ساختهای زبانی است (چامسکی، 1995: 171). روح حاکم بر برنامه کمینه گرا مبتنی بر حداکثر اختصار در نظریه است.

در برنامه کمینگی، نظام زبان از دو بخش تشکیل شده است: واژگان^{۱۰} و نظام محاسباتی^{۱۱}. واژگان درون‌داد بخش محاسباتی را تأمین می‌کند و نظام محاسباتی نیز از واژگان برای تولید اشتقاقها^{۱۲} استفاده می‌کند. پس از انتخاب واحدهای واژگانی، این واحدها از راه پیوند ساختی^{۱۳} با یکدیگر، سازه‌های

1. Generative Grammar
2. Syntactic Structures
3. Standard Theory
4. Extended Standard Theory
5. Revised Extended Standard Theory
6. Government and Binding
7. Principles and Parameters
8. Principle of Economy
9. optimal
10. lexicon
11. computational system
12. derivations
13. merge

بزرگ‌تر را به وجود می‌آورند. همچنین از راه فرایند جا به جایی یا حرکت^۱، برخی سازه‌ها جا به جا می‌شوند (معین‌زاده، 2003: 5). در برنامه کمینه گرا بر پایه اصل اقتصاد، در تمام مراحل اشتقاق باید از درج مراحل زائد و پیچیده غیرضروری خودداری کرد. جا به جاییها باید تا حد ممکن کوتاه باشند و تنها عناصر دارای معنا در نمود ساخت زبانی حضور داشته باشند (همان: 6). از جمله تفاوت‌هایی که میان برنامه کمینه گرا و نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی می‌توان مشخص کرد این است که مدخلها در واژگان در برنامه کمینه گرا نسبت به مدخلها در نظریه حاکمیت و مرجع‌گزینی اطلاعات بیشتری دارا هستند (دبیرمقدم، 1383: 16-615).

2- گروه‌های نقشی^۲

در برنامه کمینه، نخستین مرحله در ارائه توصیف‌های دستوری، تعیین و تعریف عناصر تشکیل‌دهنده سازه‌های نحوی است. این عناصر یا مقوله‌ها که شامل مشخصه‌های نحوی خاص هستند، بر پایه روابط ساختی خاص با یکدیگر پیوند برقرار می‌کنند و سازه‌های نحوی بزرگ‌تر را به وجود می‌آورند. بر این اساس، واحدهای واژگانی^۳ یا واژه‌ها دارای ویژگیهای ساختوازی (تصریفی و اشتقاقی) و نحوی متفاوت هستند که همین ویژگیها می‌تواند اساس دسته‌بندی آنها به مقوله‌های متفاوت گردد (ردفورد، 2004: 38). با توجه به این واقعیت، واژه‌ها به مقوله‌های مختلفی از قبیل اسم، فعل، حرف اضافه، صفت و قید تعلق دارند. این واژه‌ها که در اصل دارای محتوای معنایی-واژی مشخص هستند با عنوان مقوله‌های واژگانی^۴، مقوله‌های جوهری^۵ یا واژه‌های محتوایی^۶ نامیده می‌شوند.

اما در تحلیل‌های ساختاری سازه‌های دستوری، همه مقوله‌ها از این نوع نیستند. برخی تکواژها و یا واژه‌ها تنها حاوی اطلاع درباره کارکرد یا نقش^۷ دستوری گروه واژه‌های سازنده جمله هستند؛ مثلاً

-
- 1 . move
 - 2 . functional categories
 - 3 . lexical items
 - 4 . lexical categories
 - 5 . substantive categories
 - 6 . content words
 - 7 . function

اطلاع درباره شخص، شمار، جنس، حالت و جز اینها (همان: 40). تکواژها یا واژه های اخیر به مقوله های نقشی تعلق دارند و به همین لحاظ به عنوان تکواژها و یا واژه های نقشی¹ شناخته می شوند. فعلهای معین، فعلهای وجهی، ضمائر، حروف تعیین² و حروف ربط از جمله واژه های نقشی هستند. البته در تعریف مقوله های نقشی، نوعی خلط مبحث پیش آمده است. ردفورد (2004: 47) از ضمائر به عنوان مقوله های نقشی نام برده است، اما در عین حال می افزاید که ضمائر نمی توانند مقوله واحدی تشکیل دهند. همچنین در اشاره ردفورد به فعلهای معین، نشانه مصدر انگلیسی (to) و نیز حرف ربط، همین ابهام به چشم می خورد. به نظر می رسد ابهام یاد شده از همسان دانستن دو اصطلاح واژگان نقشی (function words) و مقوله های نقشی (functional categories) ناشی شده است. در واقع، دو اصطلاح یاد شده هر چند همپوشی دارند، به هیچ روی یکسان نیستند. واژه های نقشی به آن دسته از واژه ها اشاره می کند که دارای محتوای معنایی - واژی خاص نیستند، بلکه تنها معنی دستوری یا نقشی ویژه ای را دارند.³ اما مقوله های نقشی در اصل به عناصری اشاره می کند که روابط دستوری موجود میان مقوله های واژگانی سازنده جمله را نشان می دهند. مقوله های نقشی ممکن است فاقد نمود آوایی باشند. در ساختار تحلیلی جمله، گروه های نقشی در سطوح بالاتر از گروه های واژگانی قرار می گیرند و از این راه کارکردها و روابط نحوی موجود در جمله را مشخص می کنند.

مقوله های نقشی همانند مقوله های واژگانی، فرافکنیهای خاص خود را دارا هستند:

$([_{xp} spec[_x, XZP]])$ [گروه مشخص نما [درونی هسته - متمم]] اما نقشهای معنایی⁴ اعطا نمی کنند (اجر، 2003: 165). مقوله های نقشی ویژگیهای نقشی خاص خود را دارند، اما ویژگیهای یاد شده با معنای واژه های قاموسی متفاوت است که مشخصه های مقوله ای چهارگانه «اسم، صفت، حرف اضافه، فعل» را دارند. چامسکی نیز معتقد است عناصر نقشی دارای ساختار مشخصه ای نقشی یا

1 . function words

2 . determiners

3. همانگونه که ملاحظه می شود، همچنان که اجر (2003) بیان می کند، اصطلاح مقوله ای واژگانی (lexical

category) ممکن است با واحد واژگانی (lexical item) خلط شود (165).

4 . theta roles

دستوری هستند اما در اعطای نقشهای معنایی دخالتی ندارند (1995: 54). مقوله‌های نقشی و نیز واژگانی بر پایه دستور همگانی تعیین می‌شود. هر عنصر نقشی ویژگیهای انتخابی معینی دارد؛ به این معنی که از جمله، نوع خاصی از متممها¹ را برمی‌گزیند و یا ممکن است مشخص نما² (Spec) داشته باشد یا نداشته باشد.

بر پایه تعریف یاد شده در بالا، در برنامه کمینه گرا مقوله‌های نقشی چندگانه ای مشخص می‌شود. در سطح بالاتری اسم مقوله‌های اضافه (EzP مختص زبان فارسی) و حرف تعیین (DP) وجود دارد. گروه حرف تعیین به گروه اسمی، ساخت و معنی مناسب می‌دهد و گروه نقشی اضافه نیز گروه اسمی (و همچنین گروه صفتی را) به گروه اسمی بالاتر پیوند می‌دهد و از این راه گروه اسمی گسترده‌تری پدید می‌آورد (مشکوٰۃ‌الدینی، 1387: 367). در سطح بالاتری، فعل نیز گروه‌های نقشی مختلفی تعریف شده‌اند از جمله گروه زمان (TP)، گروه مطابقه (AgrP)، گروه منفی (NegP)، گروه متمم‌نما (CP) و جز اینها.

در بررسیهای اخیر در برنامه کمینه گرا، تمایز میان مقوله‌های واژگانی و نقشی، اهمیت بیشتری یافته است و اکنون مقوله‌های نقشی نه تنها ویژگیهای معنایی خاص را به مقوله‌های واژگانی می‌افزایند، بلکه جایگاه‌هایی را نیز در ساختار بندجمله³ ها و گروه واژه‌ها مشخص می‌نمایند که به مقوله‌های واژگانی اختصاص می‌یابد. از جمله چامسکی (1995) معتقد است، مشخص نمای مقوله‌های نقشی معمولاً مقصد برخی جابه‌جایی‌ها هستند.

کوک (1997: 185-187) تفاوت‌های موجود میان مقوله‌های واژگانی و نقشی را به تفصیل بیان کرده است. از جمله به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

- 1- عناصر نقشی مجموعه‌هایی بسته‌اند، اما عناصر واژگانی معمولاً باز هستند.
- 2- عناصر نقشی فقط یک متمم دارند که غیرگروه همراه⁴ است، اما عناصر واژگانی می‌توانند یک یا چند متمم داشته باشند.

1 . complement
2 . specifier
3 . clause
4 . non-argument

3- متمم عناصر نقشی از آنها جداشدنی نیست، اما متمم عناصر واژگانی از آنها جداشدنی است.

اوهاالا (1991) علاوه بر این موارد به دو ویژگی دیگر نیز اشاره می‌کند:

1- تنها مقوله های نقشی مشخصه‌های دستوری از جمله شمار، شخص و جز اینها را دارا هستند.

2- فقط مقوله های نقشی عاملهای تفاوتی خاص خود را دارا هستند.

دو ویژگی فوق که نخستین بار توسط بورر (1984) و فوکویی (1986 و 1988) مطرح شده بود، صورت افراطی فرضیه متغیرسازی نقشی¹ است. براساس نظریه یاد شده، عاملهای تفاوتی (متغیرها) به اصلها مربوط نمی‌شوند، بلکه مربوط به مقوله‌های نقشی هستند؛ یعنی تحلیل ساختی مقوله‌های واژگانی برای همه زبانها در اصل یکسان و همگانی است. تفاوت زبانها تنها به مشخصه‌های انتخابی مقوله های نقشی مربوط می‌شود (کوک، 1997: 186).

با این حال چنان که چامسکی (2008، مکاتبه شخصی) نیز اظهار می‌کند، ارائه تعریف و دسته‌بندی دقیق مقوله های نقشی و واژه های دستوری کار دشواری است و در مورد تعلق بسیاری از عناصر به یکی از این دو دسته اختلاف نظر وجود دارد. به نظر می‌رسد دو دسته‌بندی یاد شده هنوز به طور کامل مورد بررسی قرار نگرفته است.

3 - گروههای نقشی در زبان فارسی

3-1: گروههای نقشی اسم

در دو دهه اخیر ارائه نظریه گروه نقشی حرف تعیین² در چگونگی تحلیل گروه اسمی تحوّل عمده‌ای پدید آورده است (ر.ک: مشکوٰه‌الدینی، 1387). یکی از نخستین مباحث پیرامون وجود یک هسته نقشی در گروه اسمی در مقاله بریم (1982) مشاهده می‌شود؛ او چنین اظهار می‌کند: «فکر می‌کنم اشتباه است اگر تصوّر کنیم که اسم (N) هسته گروه اسمی (NP) باشد. ما باید گروه DP را در نظر بگیریم یعنی گروه حرف تعیین». به عقیده وی، این هسته یک گروه اسمی را به عنوان متمم

1 . Functional Parameterization Hypothesis

2 . Determiner Phrase

خود برمی‌گزیند (ص 321). بریم در نهایت تا آنجا پیش می‌رود که وجود گروه اسمی را غیرضروری می‌داند چراکه فرافکنی هسته حرف تعیین، یک DP است که متمم آن یک N است نه NP (همان، 325).

پس از انتشار کتاب *موانع*¹ چامسکی (1986 الف) توجه به گروههای نقشی بیشتر شده است (کوک، 1997: 15). در حال حاضر بر پایه تحلیل‌های کمینه گرا در زبان فارسی نیز، گروه حرف تعیین در سطح بالاتری اسم پذیرفته شده است. از جمله محققانی که قائل به وجود گروه نقشی حرف تعیین هستند می‌توان به قمشی (1996)، معین‌زاده (2001)، کهنمویی‌پور (2003)، معظمی (1385) و مشکوه‌الدینی (1387) اشاره کرد.

علاوه بر گروه حرف تعیین که در زبانهای گوناگون قابل تحلیل است، گروه نقشی دیگری در سطح بالاتر از گروه حرف تعیین (گروه اسمی) وجود دارد که ظاهراً مختص زبان فارسی است و آن گروه اضافه است (Ezafep). بر پایه تحلیل یاد شده، سازه‌هایی که از پیوند یک اسم، و یا حرف اضافه با یک اسم دیگر یا صفت به واسطه حرف اضافه تشکیل شده‌اند دارای هسته نقشی اضافه در نظر گرفته می‌شوند (مشکوه‌الدینی، 1387: 371).

البته در تحلیل‌های اخیر کمینه گرا، گروه نقشی با نام گروه اسمی کوچک یا گروه اسمی پایینی nP نیز تعریف شده است که هدف از ارائه آن توجیه بعضی واقعیتها در شیوه اعطای نقشهای معنایی در چارچوب فرضیه یکنواختی تخصیص نقشهای دستوری (UTAH) است (اجر، 2003: 138 و 7-266).

3-2: گروههای نقشی در سطح جمله

هنگامی که زبان‌شناسان زایشی در تحلیل جمله با استفاده از مقوله‌های واژگانی با مشکلاتی مواجه شده‌اند، گروه‌های نقشی سطح جمله مطرح شد تا تحلیل‌های دستوری به طور دقیق‌تر ارائه شود؛ مثلاً هرچند که زمان و شخص فعل معمولاً به صورت وندهای تصریفی بر روی فعل ظاهر می‌شوند، اما

در مورد عبارات مصدری انگلیسی، با ویژگی بی زمان بودن فعل¹ ظاهر می‌شود: یعنی to نشانه مصدر در زبان انگلیسی (چامسکی، 1980: 170؛ مشکوٰه‌الدینی، 1385). همچنین نیاز به عنصری که بتواند بر فاعل حاکمیت داشته باشد و به آن حالت فاعلی اعطا کند سبب شد تا یک مقوله نقشی به نام تصریف² (I) در نظر گرفته شود که به عنوان هسته جمله عمل می‌کند و حاوی مشخصه‌های زمان و مطابقه است. این هسته ممکن است به صورت یک واژه دستوری مانند فعل معین ظاهر شود، اما گاهی نیز ممکن است یک عنصر انتزاعی باشد که عناصر زمان و مطابقه را شامل می‌شود. عناصر یاد شده در صورت آوایی به شکل وندهای صرفی یا نشانه مصدری و یا واژه دستوری ظاهر می‌شوند (کوک، 1997: 148).

همان گونه که در تحلیلهای ساختی نحو چند سطحی³ مشاهده می‌شود، زبان‌شناسان برای هر مقوله نقشی، هسته و گروه جداگانه‌ای در نظر می‌گیرند. با توجه به اینکه گروه تصریف دارای دو مشخصه مطابقه و زمان است، «یک ویژگی عجیب دارد و آن دو هسته‌ای بودن آن است» (چامسکی و لزنیک، 1993: 530). پالاک (1989) پیشنهاد کرد که دو گروه مطابقه (AGRP) و زمان (TP) از هم جدا در نظر گرفته شوند و به هردوی آنها ساختار معمول نحو چند سطحی اختصاص داده شود. این پیشنهاد به عنوان فرضیه تصریف دو جزئی⁴ شهرت یافت و مورد پذیرش چامسکی، اوهاالا و دیگران قرار گرفت. اما در باره اینکه کدام گروه بر دیگری بالاتری دارد میان زبان‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد. پالاک زمان را در سطح بالاتری مطابقه قرار می‌دهد، اما چامسکی (1991) مطابقه را بالاتر از زمان می‌شمارد. اوهاالا این تفاوت را یک عامل تفاوتی (پارامتر) میان زبانها می‌داند (کوک، 1997: 181).

همچنین گروه متمم نما⁵ CP نیز که در بالاترین سطح جمله تعریف می‌شود یک گروه نقشی است که هسته آن جایگاه عنصر متمم نما (از جمله *that* در انگلیسی و که در زبان فارسی) است. مشخص

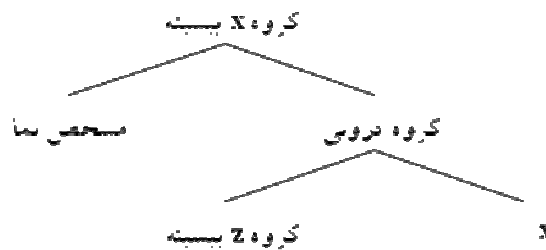
-
1. Non-finiteness
 2. inflection
 3. X-bar
 4. Split-INFL Hypothesis
 5. Complementizer Phrase

نمای آن نیز در حرکت پرسشواژه‌ها، مقصد پرسشواژه‌ای است که جمله را از حالت خبری به پرسشی تبدیل می‌کند. گروه‌های نقشی دیگری نیز به تدریج در تحلیلهای ساختاری نحو چندسطحی به کار گرفته شدند از جمله گروه نفی، گروه وجه، گروه کامل، گروه مجهول که در اینجا موضوع بحث ما نیستند.

4 - گروه نقشی زمان

چنان که در نظریهٔ نحو چند سطحی مرسوم است، همهٔ گروههای پیشینه دارای تحلیل ساختاری مشابه هستند که به ترتیب شامل مشخص نما، گروه درونی، هسته¹ و متمم است. تحلیل ساختاری عناصر یاد شده به شکل نمودار (1) نشان داده می‌شود:

-1

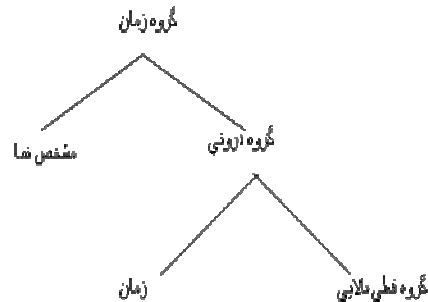


با توجه به این تعمیم، چامسکی (1986) ساختار تحلیلی چند سطحی را به جمله نیز گسترش داد و دو گروه نقشی تصریف IP و متمم نما CP را جایگزین S و S' کرد. هستهٔ گروه نخست جایگاه هستهٔ تصریف است و در هستهٔ گروه دوم، عنصر متمم‌ساز قرار دارد. همان‌طور که پیش‌تر نیز گفته شد، پالاک (1989) و برخی زبان‌شناسان دیگر پیشنهاد کرده‌اند که گروه تصریف به دو گروه زمان و مطابقه تفکیک شود. در تحلیلهای کمینه گرا از جمله، گروه زمان TP فرافکن پیشینه زمان است که در جایگاه متمم هستهٔ آن، گروه فعلی بالایی VP قرار دارد. اجر (2004) سلسله مراتب فرافکنها را در ساختار جمله به شکل نمودار 2 نشان می‌دهد.

1. head

T > v > V

2 - زمان < فعل بالایی < فعل پایینی



هسته‌گروه زمان (TP) زمان فعل را نشان می‌دهد، اما هسته‌نقشی یاد شده برخلاف هسته‌های واژگانی، نقش معنایی اعطا نمی‌کند. ترتیب عناصر در گروه‌ها، موضوعی مورد اختلاف است. هرچند کین (1994) ترتیب مشخص نما - هسته - متمم را یک ترتیب جهانی می‌داند، یافته‌های زبان‌شناسان حاکی از تفاوت این ترتیب در زبانهای مختلف است. مثلاً در برخی از زبانهای مفعول-فعل (OV) از جمله هلندی و فلاندری غربی گروه زمان هسته پایانی است و گروه فعلی (متمم) پس از هسته می‌آید (گرینبرگ، 1963؛ هگمن، 1996). در زبان فارسی به عنوان یک زبان مفعول-فعل (OV)، هر دو فرض هسته آغازی و هسته پایانی بودن گروه زمان از سوی زبان‌شناسان مطرح شده است. کریمی (2005) گروه زمان را هسته آغازی در نظر می‌گیرد. وی معتقد است این فرض از یک سو ارتقاء فعل اصلی به گروه زمان T برای تأکید را توجیه می‌کند و از سوی دیگر بر هسته آغازی بودن تمام گروه‌های نقشی در فارسی صحه می‌گذارد (2005: 8).

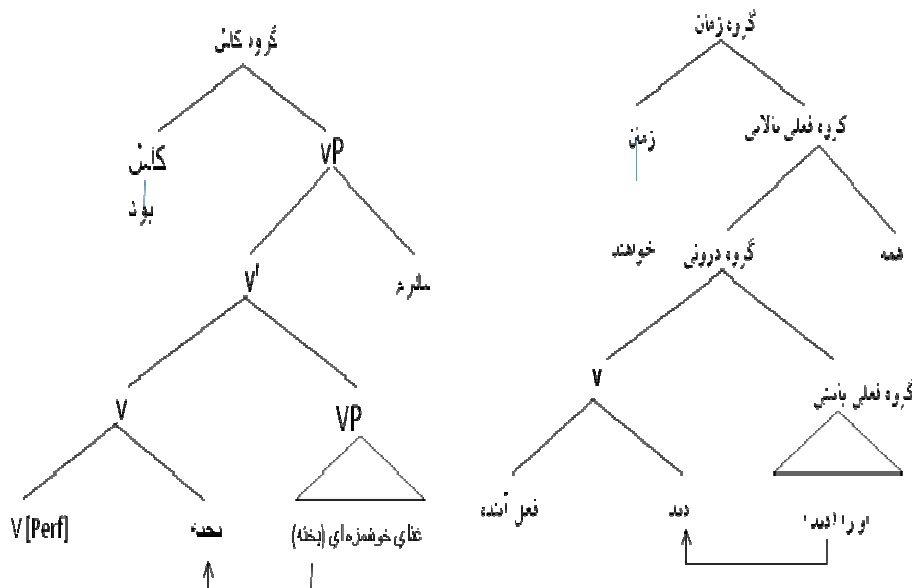
اما توجه به شواهد ارائه شده در این زمینه چند پرسش را پیش می‌آورد؛ برای مثال فعل معین در زبان فارسی در صورت صرفی فعل اصلی در یکی از دو جایگاه پایانی و یا آغازی ظاهر می‌شود. به جایگاه فعل معین در نمونه‌های 3-الف و ب توجه کنید.

3-الف - مادرم غذای خوشمزه ای پخته بود.

ب - همه او را خواهند دید.

حال اگر گروه نقشی نمود¹ و گروه نقشی کامل [Perf P] که مسلط بر فعل معین است، هسته آغازی در نظر گرفته شود این سؤال مطرح می شود که چرا در زبان فارسی که یک زبان نهاد-مفعول-فعل (SOV) است فعل اصلی در برخی صورتها بر فعل معین مقلّم و در برخی دیگر به دنبال آن ظاهر می شود؛ به نمونه های 4 توجه کنید:

4-



بازبینی مشخصه زمان فعل کمکی در ساخت حال و گذشته کامل تنها با در نظر گرفتن گروه زمان هسته پایانی میسر است. از این رو در پژوهش حاضر، داده های مختلف با این فرض تحلیل می شوند. روشن است که به مسأله یاد شده در بالا بر پایه فرض لزوم ارتقاء فعل به جایگاه هسته نقشی

1 . aspect

برای جذب مشخصه‌های «زمان» و «کامل» پاسخ داده می‌شود. در بخش بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

4-1: گروه زمان و چگونگی صرف فعل

حال باید دید عنصر زمان چگونه در افعال نمود می‌یابد. صرف فعل حاصل فرایندی است که میان مشخصه‌های زمان گره T (زمان) از یک سو و فعل از سوی دیگر پیوند برقرار می‌کند. برپایه فرض برنامه کمینه گرا، مشخصه‌های مقوله‌ای¹ تعبیرناپذیر² باید در سطح صورت منطقی³ تحت روابط خواهری بازیابی⁴ و سپس حذف شوند (چامسکی، 1995). اما مشخصه‌های زمان که بر گره بالاتری فعل بالا وجود دارد یک مشخصه غیرمقوله‌ای⁵ واژگانی و تعبیرپذیر است و برخلاف مشخصه‌های مقوله‌ای واژگانی که تحت مهار سازه‌ای یک مقوله⁶ واژگانی قرار می‌گیرند، باید تحت رابطه مهار سازه‌ای⁷ از نوع مطابقت⁸ بازیابی شود. بنابراین مشخصه تعبیرناپذیر زمان بر روی V با مشخصه تعبیرپذیر زمان بر روی T بازیابی و حذف می‌شود (اجر، 2003: 168).

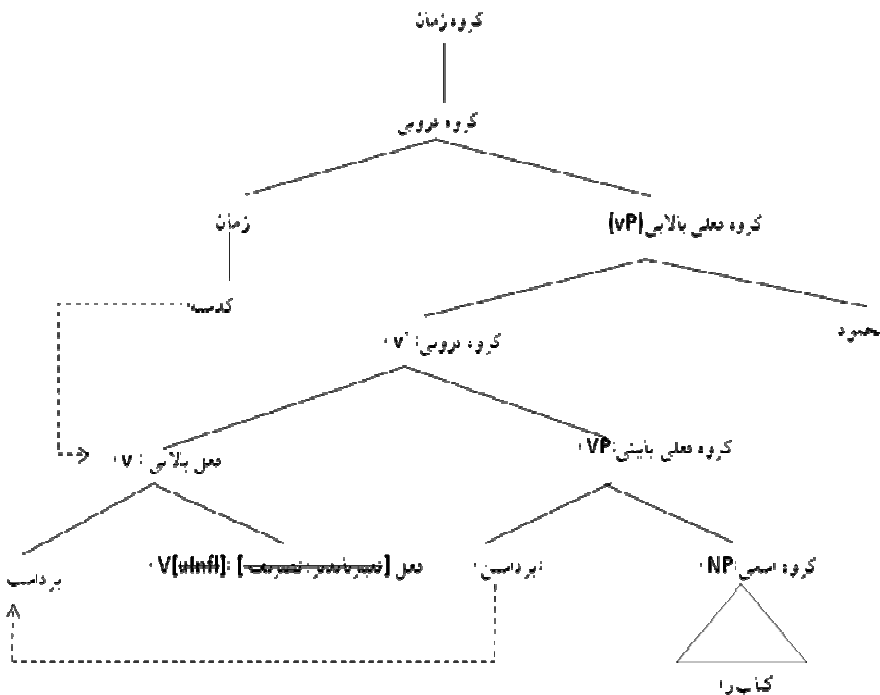
الف) زمان [آینده] ... فعل بالا + فعل پایینی [تعبیرناپذیر، آینده] [U-Past] ... V+v T [Past] (الف) 5)
 ب) *زمان [حال] ... فعل بالا + فعل پایینی [گذشته] [Past] ... V+v T [Present] * (ب)

در حالت (5-الف) مشخصه‌های زمان بر روی عنصر V و T یکسان و قابل بازیابی و در نتیجه تعبیرپذیر است. بنابراین مشخصه تعبیرناپذیر حذف می‌شود، اما در حالت (ب) این دو متفاوت و غیرقابل بازیابی هستند، در نتیجه ساخت حاصل نادرست است یا به اصطلاح فرو می‌ریزد⁸ (نادستوری است).

- 1 . categorical features
- 2 . uninterpretable
- 3 . logical form
- 4 . check
- 5 . non-categorical
- 6 . C-command
- 7 . Agree
- 8 . crash

نمونه این فرایند بازیابی را می توان در جمله 6 مشاهده کرد. نمای ساختی جمله مذکور در نمودار 7 نشان داده شده است.
 (6). محمود کتاب را برداشت.

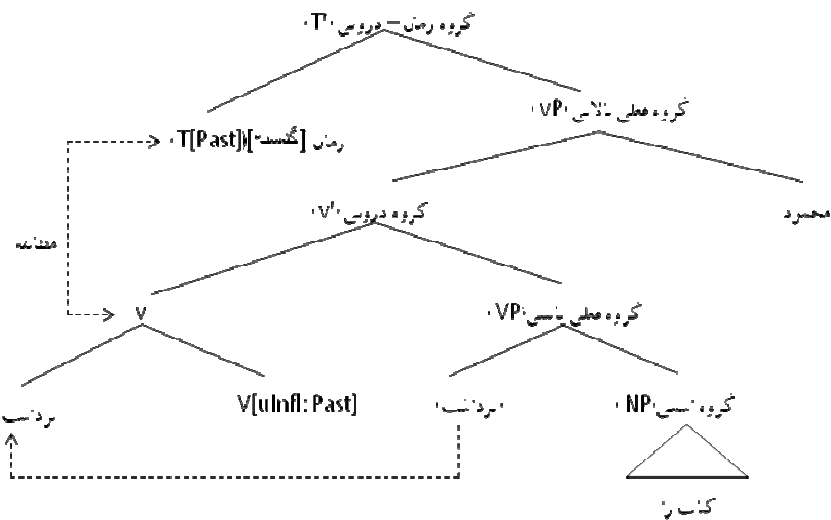
-7



چنان که ملاحظه می شود جایگاه فاعل در مشخص نمای گروه فعلی بالایی (VP) است. صورت صرفی فعل اصلی نیز از فعل پایینی (V) به فعل بالایی (v) ارتقاء یافته و به آن متصل می شود تا مشخصه [V] بر روی v بازیابی شود. هسته گروه فعلی بالایی (VP) میزبان مشخصه تعبیرپذیر زمان است که ارزش (حال یا گذشته) خود را از طریق بازیابی با مشخصه تعبیرپذیر هسته گروه تهی زمان (مثلاً در زبان انگلیسی) و یا وند صرفی خاص (مثلاً در زبان فارسی) به دست می آورد. بنابراین ساخت فوق با هسته گروه زمان که مشخصه تعبیرپذیر [گذشته] را دارد ادغام می شود. در این هنگام

این مشخصه تعبیرپذیر که بر روی زمان (T) قرار دارد با مشخصه تعبیرناپذیر که بر روی گروه فعل بالا (V) قرار دارد بازیابی می‌شود و مطابقه می‌یابد و در نتیجه ارزش [گذشته] را به این مشخصه می‌دهد (نمودار 8).

-8



با ورود ساختار بالا به باز نمون^۱، فعل در سطح صورت آوایی به صورت صرفی گذشته تلفظ می‌شود.

4-1-1: حرکت فعل به هسته زمان T

رویکرد فوق برای جمله های ساده مناسب به نظر می‌رسد، اما در تحلیل جمله هایی که دارای اجزاء بیشتر نظیر قیده‌های موقعیتی^۲ هستند با اشکالهایی روبه‌رو می‌شود.

چینکوئه (1999: 28) معتقد است قیده‌های موقعیتی معمولاً پس از موضوع درونی فعل آشکار می‌شود و حضور آنها در گره بالاتر از VP تنها با حرکت به جایگاهی مبتداگونه^۳ میسر است. بر پایه

1. spell-out
2. circumstantial adverbial
3. Topic-like position

تحلیل یاد شده، در ساختهایی مانند جملات 9 الف و ب، متمم گروه فعلی و قید پائین تر در محل تولید خود قرار دارند و وقوع قید پسا متممی میان فعل و مفعول متأثر از حرکت مفعول به جایگاه مشخص نمای یک گروه نقشی نیست.

9 الف) رضا [دیروز] پدرش را [در کارگاه] دید.

ب) [دیروز] رضا پدرش را [در کارگاه] دید.

بر این اساس، از آنجا که در جمله بالا، سازه مفعول از مرز گروه فعلی بالایی (VP) فراتر نرفته است، نمودار 8 از توضیح وقوع گروه قیدی [در کارگاه] پس از مفعول و پیش از هسته گروه فعلی باز می ماند و در نتیجه نمی تواند دستوری بودن آن را پیش بینی کند:

بنابراین، به نظر می رسد که ساختار 8 و سازوکار پیشنهادی برای تظاهر عنصر زمان بر روی فعل واژگانی باید به گونه ای اصلاح شود که بتواند ساختهای دیگر و از جمله ساختهایی همچون 9 را تبیین کند.

4-1-2: مشخصه صرفی قوی

یکی از شیوه هایی که در چارچوب برنامه کمینه گرا برای بازبینی مشخصه های تعبیرناپذیر پیشنهاد شده است، افزودن مفهوم جدیدی به نظریه بازبینی است که حرکت سازه ها را توجیه می کند. در این رویکرد، مشخصه ها علاوه بر ویژگی تعبیرپذیری، دارای ویژگی دیگری به نام قدرت هستند و این ویژگی با ساختواژه در پیوند است. مهم ترین پیامد این مفهوم جدید، حرکت عناصر در روند مطابقه و بازبینی مشخصه هاست. بر این اساس، تعمیم زیر برای ویژگی قدرت ارائه شد:

در فرایند بازبینی مشخصه ها، مشخصه قوی باید با مشخصه «بازبینی کننده / شونده» در رابطه موضعی¹ باشد. ویژگی قدرت مشخصه ها که از زبانی به زبان دیگر متفاوت است، تنوع زبانی را پدید می آورد. مثلاً، در زبان فرانسه ارزش مشخصه تصریف [uInfl] بر روی افعال واژگانی و کمکی قوی است و از این رو، هر دوسازه یاد شده در این زبان پیش از عنصر نفی می آیند. در حالیکه در انگلیسی، هرگاه مشخصه تصریف [uInfl] فعل کمکی با گروه زمان بازبینی می شود، ارزش آن قوی است و هنگامی

1 . local relation

که همین مشخصه بر روی فعل اصلی بازبینی می‌شود، ارزش آن ضعیف است و بنابراین، تنها فعل کمکی پیش از عنصر نفی می‌آید (اجر 2003: 181).

بدین ترتیب، در فرایند بازبینی مشخصه زمان، ارتقای فعل در زبان فرانسه آشکار و در زبان انگلیسی پنهان است (لزنیک، 2001: 75). از این رو، مشخصه تصریف گره فعلی بالایی (v) که در این روند مؤثر است، در زبان فرانسه مشخصه‌ای قوی به شمار می‌رود. به همین دلیل، چنانچه این مشخصه بدون ارتقای مجموعه گره فعلی بالایی (v) و فعل اصلی درون آن صورت بگیرد، اشتقاق حاصل در حوزه صورت منطقی فرو می‌ریزد. برای مثال، در جمله (10 - الف) فعل اصلی (embrasse) پیش از قید بسامدی وقوعی "اغلب" (souvent) که مرزگروه فعلی بالایی (VP) را مشخص می‌کند، آمده است. این مسأله نشان می‌دهد که عنصر فعلی به همراه مجموعه گره فعلی بالایی (v) در روند بازبینی مشخصه تصریف آن، از گروه فعلی بالایی (VP) فراتر رفته و به گره بازبینی‌کننده، یعنی هسته گروه زمان متصل شده است؛ در نتیجه، ساخت حاصل دستوری است:

10). الف) Jean embrasse souvent Marie.

ب) *John kisses often Mary.

از سوی دیگر، تقدّم قید موقعیتی یاد شده بر فعل اصلی در جمله (11 - الف) در زیر، به جای ماندن عنصر فعلی مورد نظر در درون گروه فعلی بالایی (VP) دلالت می‌کند. به سخن دیگر، مجموعه گره فعلی بالایی (v) و فعل اصلی درون آن، در فرایند بازبینی مشخصه تصریف گره v که قوی است، با گره بازبینی‌کننده در رابطه موضعی قرار نگرفته است و از این رو ساخت حاصل، برخلاف جمله مشابه خود در زبان انگلیسی (11 - ب)، نادرستی است:

11)

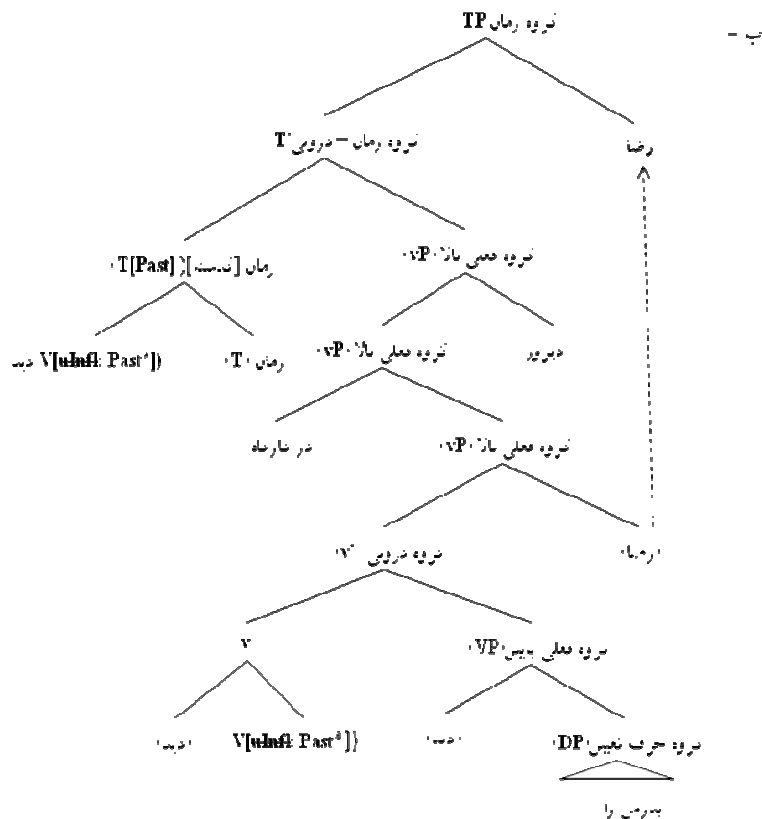
(الف) * Jean souvent embrasse Marie

(ب) Jean often kisses Mary.

جملات (10 - ب) و (11 - ب) نشان می‌دهند مشخصه تصریف گره فعل بالایی (v) در انگلیسی، برخلاف زبان فرانسه، ضعیف است و از این‌رو، فرایند ارزش‌گذاری، بازبینی و حذف مشخصه یاد شده که به تظاهر تصریف زمان بر روی فعل اصلی می‌انجامد، بدون ارتقای مجموعه گره فعل بالایی (v) به هسته تھی گروه زمان صورت می‌گیرد (مانند جمله خوش ساخت 11 - ب)؛ در غیر این صورت، جمله‌ای بدساخت تولید می‌شود (ساخت نادستوری 10 - ب). در مجموع و بر اساس آنچه گفته شد، چنانچه مشخصه‌ای قوی آشکارا بازبینی (و حذف) نشود، سبب می‌شود که اشتقاق در سطح صورت منطقی نا درست باشد (فرو ریزد) (چامسکی، 1995؛ هورنشتاین و دیگران، 2005).

با توجه به این تحلیل و با در نظر گرفتن نمونه‌های (9 - الف و ب) به نظر می‌رسد در فارسی نیز همچون فرانسه، مشخصه تصریف گره فعل بالایی (v) قوی است و بنابراین، فرایند تظاهر عنصر زمان بر روی فعل اصلی دو مرحله را در بر می‌گیرد: نخست، مشخصه‌های صرفی دو گره زمان (T) و گره فعل بالایی (v) تطابق می‌کنند و مشخصه تعبیرناپذیر گره دوم ارزش زمانی (حال یا گذشته) می‌پذیرد. سپس، فعل ارتقا می‌یابد و به گره زمان (T) متصل می‌شود تا دو مشخصه بازبینی کننده و بازبینی شونده در رابطه موضعی قرار بگیرند؛ مانند ساختار (12 - ب) در زیر:

12- الف - دیروز رضا پدرش را در کارگاه دید.



در ساخت (12 - ب)، هسته پایانی بودن گروه زمان، این امکان را فراهم می‌آورد تا پس از حرکت فعل به گره زمان (T)، فضایی برای وقوع قید مکان میان موضوع درونی و فعل واژگانی پدید آید. بر این پایه، مراحل اشتقاق جمله‌ای مانند (12 - الف) به صورت زیر خواهد بود:

مرحله 1: "دیدن" با گروه همراه درونی خود (رضای) ادغام می‌شود تا مشخصه [تعبیرناپذیر: اسم 1] ([uN1]) فعل بازبینی شود.

مرحله 2: برونداد مرحله قبل با گره فعل بالایی (v) که دارای مشخصه [تعبیرناپذیر/تعبیرناپذیر: فعل قوی*] ([uV*]) و [تعبیرناپذیر: تصریف قوی*] ([uInfl*]:) است، ادغام می‌شود.

مرحله 3: فعل اصلی برای بازبینی مشخصه [تعبیرناپذیر: فعل قوی*] ([uV*]) به گره فعل بالایی (v) ارتقا می‌یابد و به آن متصل می‌شود.

مرحله 4: فاعل با گروه درونی فعل بالایی (v') ادغام می‌شود تا مشخصه [تعبیرناپدید: اسم] ([uN1]) گره v با فرافکن شدن به v' برآورده و بازبینی شود.

مرحله 5: قید پایین تر به سمت چپ برونداد مرحله چهارم، یعنی گروه فعلی بالایی (vP) متصل می‌شود و یک گره vP جدید تولید می‌شود.

مرحله 6: قید بالاتر به سمت گروه فعلی بالایی (vP) جدید متصل می‌شود و یک گره vP دیگر تولید می‌شود.

مرحله 7: گره تهی زمان (T) با مشخصه [گذشته] ([past]) با برونداد مرحله قبل ادغام می‌شود.

مرحله 8: مشخصه اخیر پس از تطابق با مشخصه قوی [تعبیرناپدید: تصریف قوی*] ([uInfl*]:) گره v، به آن ارزش [گذشته] ([past]) می‌دهد.

مرحله 9: مجموعه فعل بالایی (v) به گره زمان (T) ارتقا می‌یابد تا مشخصه قوی [تعبیرناپدید: تصریف قوی*]: گذشته] ([uInfl*: past]) به بازبینی کننده خود متصل شود.

مرحله 10: فاعل به شاخص گروه زمان (TP) حرکت می‌کند.

ساخت (12 - ب) نشان می‌دهد که چرا داده‌هایی مانند (13)، علی‌رغم دستوری بودن، نشاندارند و در روند عادی گفتار تولید نمی‌شوند. در این نمونه‌ها، گروههای قیدی پس از کل جمله آمده‌اند که چنانچه گره فعل بالایی (v) در فرایند بازبینی مشخصه تصریف خود، به گره زمان (T) ارتقا نمی‌یافت، با در نظر داشتن این نکته که قیدهای فعلی می‌توانند آزادانه به سمت چپ یا راست گروه فعلی بالایی (vP) متصل شوند، جمله‌های زیر باید بی‌نشان می‌بودند:

13 الف - ؟ رضا پدرش را دید [دیروز] [در کارگاه].

ب - ؟ اکبر ظرفها را می‌شوید [هر شب] [با اکراه].

ارتقای گره v و اتصال به هسته TP، مانع از آن می‌شود که گروههای قیدی متصل به سمت چپ گروه فعلی بالایی (vP)، پس از فعل بیابند و از این رو، این تحلیل می‌تواند نشاندار بودن جمله‌های بالا را توضیح دهد. در ادامه شواهد دیگری در تأیید قوی بودن مشخصه تصریف گره فعل بالایی (v) فارسی آمده است.

2-4: حذف گروه فعلی

بر اساس نظریه گروه فعلی لایه‌ای^۱، فرایندهایی همچون حذف یا پیشین‌شدگی^۲ گروه فعلی، در واقع بر فرافکن بیشینه گروه فعلی بالایی (VP) اعمال می‌شوند (اجر، 2004). بنابراین، در زبانی مانند انگلیسی که مشخصه تعبیرناپذیر تصریف گره v ضعیف است و فعل به هسته گروه زمان ارتقا نمی‌یابد، با حذف گروه فعلی فعل اصلی محومی شود؛ در نتیجه، عنصر زمان بر روی فعل کمکی یا وجهی جمله پایه آشکار می‌شود یا در صورت نبود چنین عناصری، حذف گروه فعلی بالایی (VP) منجر به درج do کمکی می‌شود. به همین دلیل، جمله (14-ج) که در آن تنها بخشی از سازه گروه فعلی بالایی (VP)، یعنی گروه همراه درونی فعل، حذف شده است، نادرستی است:

14) Has she eaten the cake? (الف)

Yes she has [VP]. (ب)

Yes she has [VP eaten]. * (ج)

اما در بعضی زبانها مشخصه تصریف گره فعلی بالایی (v) قوی است و فعل واژگانی به هسته گروه زمان ارتقا می‌یابد. در این حالت انتظار می‌رود که در صورت حذف گروه فعلی بالایی (VP) در ساختی مانند پاسخ کوتاه، فعل اصلی بتواند به تنهایی ظاهر شود؛ داده‌هایی که از زبان گیلی اسکاتلندی (با مشخصه قوی [تعبیرناپذیر: تصریف قوی*] [uInfl*]) در (16) و (17)، در پاسخ به پرسش (15) آمده‌اند، این پیش‌بینی را تأیید می‌کنند (اجر، 2004: 237).

15) Am faca tu Mairi?

Did you see Mary?

16) Chunnaic.

see - [past] (Yes)

1 . VP-shell analysis
2 . VP-fronting

17) Chan fhaca.

Neg see-[past](No)

اکنون این ویژگی را در زبان فارسی و بر پایه این فرض که مشخصه مورد نظر در این زبان مانند فرانسه و گیلی اسکاتلندی قوی است، بررسی می‌کنیم. چنان که داده‌های زیر نیز نشان می‌دهند، حذف گروه فعلی بالایی (VP) در این زبان، به حذف فعل و درج یک فعل کمکی نمی‌انجامد (مانند درج do در انگلیسی) و بنابراین، فعل اصلی در فرایند بازبینی مشخصه زمان، از این گروه خارج شده است:

18) الف - چه کسی شیشه را شکست؟ من [گروه فعلی بالا] [VP] شکستم.

ب - رضا دیروز به کتابخانه نیامد، ولی احمد [گروه فعلی بالا] [VP] آمد.

افزون بر این، حتی حضور فعل کمکی هم سبب نمی‌شود که حذف گروه فعلی با حذف فعل اصلی همراه شود. این موضوع نشان دهنده آن است که در چنین ساختهایی نیز فعل واژگانی در مرحله‌ای از اشتقاق به جایگاهی بالاتر از هسته گروه فعلی بالایی (VP) ارتقا می‌یابد و به همین سبب، در روند حذف گروه فعلی، در درون این گروه قرار ندارد.

19) الف - چه کسی شیشه را شکسته بود؟ من [گروه فعلی بالا] [VP] شکسته بودم.

ب - رضا دیروز به کتابخانه نیامده بود، ولی احمد [گروه فعلی بالا] [VP] آمده بود.

در جملات دستوری (19 - الف و ب)، هر دو فعل اصلی و کمکی پس از حذف گروه فعلی بالایی (VP) باقی مانده‌اند و بدین ترتیب، به نظر می‌رسد دو عنصر یاد شده در جایگاهی بیرون از گروه فعلی مذکور قرار دارند. جملات نادرستی (20) که در هریک از آنها یکی از دو عنصر فعلی به همراه گروه فعلی بالایی (VP) حذف شده است، این فرض را تأیید می‌کنند:

20) الف - چه کسی شیشه را شکسته بود؟ *من [گروه فعلی بالا] [VP] بودم.

ب - رضا دیروز به کتابخانه نیامده بود، *ولی احمد [گروه فعلی بالا] [VP] بود.

ج - چه کسی شیشه را شکسته بود؟ *من [گروه فعلی بالا] [VP] شکسته.

د - رضا دیروز به کتابخانه نیامده بود، *ولی احمد [گروه فعلی بالا] [VP] آمده.

بنابراین، به نظر می‌رسد که در فارسی نیز همچون زبانهای فرانسه و گیلی اسکاتلندی، مشخصه [تعبیرناپذیر: تصریف] [uInfl] گره فعل بالایی (v) قوی است و در فرآیند بازبینی، مجموعه گره فعل بالایی (v) را به همراه فعل اصلی به هسته گروه زمان جذب می‌کند.

3-4: پرسش تأییدی

چنان‌که می‌دانیم، در انگلیسی عباراتی که پرسش تأییدی یا سؤال کوتاه¹ خوانده می‌شوند، از یکی از صورتهای صرفی فعل do یا فعل کمکی جمله پایه به همراه ضمیر فاعلی شکل می‌گیرند و فعل واژگانی و گروه همراه درونی آن حذف می‌شوند (نمونه های 21 - الف و ب). با توجه به اینکه فعل اصلی در این زبان در درون گروه فعل پایینی (v) قرار دارد، حضور فعل اصلی در پرسش تأییدی به ساختی ناستوری می‌انجامد (ساخت 21 - ج):

21)

الف) Bill mailed the letter, didn't he?

ب) Bill has mailed the letter, hasn't he?

ج) * Bill mailed the letter, didn't he mail?

در مقابل، در زبان فارسی که فعل واژگانی در بیرون از گره فعل بالایی (v) مشخصه تصریف خود را بازبینی می‌کند، فعل اصلی پس از حذف گروه فعلی و متمم درون آن، به تنهایی در ساخت پرسش تأییدی ظاهر می‌شود:

22). الف - بچه ها مشقهایشان را نوشتند، نوشتند؟

ب - بچه ها مشقهایشان را نوشتند، نوشتند؟

همچنین، اگر جمله پایه دارای فعل کمکی باشد، در پرسش تأییدی هر دو فعل اصلی و کمکی باید حضور یابند و حذف هریک از این دو عنصر فعلی به همراه گروه فعل بالایی (vP)، جمله‌ای ناستوری به دست می‌دهد:

1 . tag question

23) الف - مادران فرزندانشان را نیاورده بودند، آورده بودند؟

ب - * مادران فرزندانشان را نیاورده بودند، آورده؟/ بودند؟

قوی بودن مشخصه تصریف گره فعل بالایی (v) را به کمک گزاره های مرکب¹ فارسی نیز می توان آزمود. چنانچه مشخصه یاد شده در این زبان قوی باشد، انتظار می رود جزء فعلی یک محمول مرکب که تصریف زمان بر روی آن تظاهر می یابد، به تنهایی برای بازبینی مشخصه [تعبیرناپذیر: تصریف قوی*] [uInfl*] به هسته گروه زمان ارتقا یابد و بخش غیرفعلی خود را در درون VP به جای گذارد. امکان حضور مستقل بخش فعلی گزاره مرکب در سؤالی کوتاه، این پیش بینی را تأیید می کند.

24) الف - طلاق ضربه بزرگی به جامعه می زند، نمی زند؟

ب - پزشکان بیماری او را تشخیص ندادند، دادند؟

بار دیگر، همین فرایند در حضور یک فعل کمکی نیز مشاهده می شود؛ بدین معنا که بخش فعلی گزاره مرکب به همراه فعل معین و مستقل از جزء غیرفعلی خود، در پرسش تأییدی ظاهر می شود:

25) الف - طلاق ضربه بزرگی به جامعه زده است، نزده است؟

ب - پزشکان بیماری او را تشخیص ندادند، داده بودند؟

5- نتیجه گیری

براساس بررسیهای ارائه شده در بالا، به نظر می رسد فعل اصلی که برای نشان گذاری زمان به گره زمان (T) ارتقا می یابد، حتی با حضور فعل کمکی نیز به بیرون از گره فعل بالایی (v) حرکت می کند. لزوم بازبینی مشخصه تصریف فعلهای کمکی زمان حال و گذشته کامل در زبان فارسی نشان می دهد مقوله زمان در زبان فارسی در شمار مقولات هسته پایانی است. با توجه به آنچه گفته شد، می توان مباحث اصلی را به صورت زیر خلاصه کرد:

الف - قیدهای گروه فعلی می توانند بدون ارتقای مفعول به جایگاهی بالاتر، در مجاورت فعل اصلی بیابند.

1 . complex predicates

ب - حذف گروه فعلی بالایی (VP) و موضوع درونی فعل در ساختهای همپایه، منجر به محو فعل اصلی نمی شود.

پ - حذف گروه فعلی بالایی (VP) و موضوع درونی فعل در پرسشهای تأییدی، منجر به محو فعل اصلی نمی شود.

ت - پس از حذف جزء غیر فعلی محمول مرکب به همراه گروه فعلی بالایی (VP)، بخشی فعلی آن باقی می ماند.

بر پایه مجموع این مشاهدات می توان چنین نتیجه گرفت که "در زبان فارسی عنصر فعلی درون گروه فعلی بالایی (VP)، در مرحله ای از اشتقاق از درون این گروه خارج می شود." چنان که گفته شد، عامل برون رفت فعل از گره V، قوی بودن مشخصه تصریف بر روی این گره است و انگیزه این حرکت، بازیابی مشخصه یاد شده در انطباق با هسته گروه زمان است؛ چنان که به خوبی مشاهده شد، این عنصر با حضور فعل کمکی نیز از گروه فعلی بالایی (VP) خارج می شود.

کتابنامه

- دبیرمقدم، محمد. (1383). *زبان‌شناسی نظری*. تهران: انتشارات سمت.
- مشکوٰۃ‌الدینی، مهدی. (1374). *دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری*. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- _____ . (1384). *دستور زبان فارسی، واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: انتشارات سمت.
- _____ . (1385). «گروه مصدری و ویژگیهای ساختی و کارکردی آن در جمله». ویژه نامه دستور، ج 2، نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- _____ . (1387). «بررسی و توصیف چگونگی کارکردهای ساختی گروههای نقشی اسم». *مجموعه مقاله های هفتمین کنفرانس زبان شناسی*. دانشگاه علامه طباطبائی.
- معظمی، آرزو. (1385). *نحو گروه تعریف در زبان فارسی*، پایان نامه دکتری دانشگاه تهران.
- معین زاده، احمد. (1384). «زبان فارسی به مثابه زبانی هسته آغازین». *زبان و زبان شناسی*، سال 1، شماره 2، صص 129-135.

- Adger, D. (2003) *Core Syntax, A Minimalist Approach*, Oxford: Oxford University Press.
- Borer, H. (1984) *Parametric Syntax*. Dordrecht: Foris.
- Chomsky, N. (1957) *Syntactic Structures*, The Hague: Mouton.
- Chomsky, N. (1980), *Rules and Representations*, Oxford. UK: Basi Blackwell
- Chomsky, N. (1986a) *Knowledge of Language: Its Nature, Origin, and Use*, New York: Praeger.
- Chomsky, N. (1986b) *Barriers*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1988) *Language and Problems of knowledge: The Managua Lectures*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (1991) "Some notes on economy of derivation and representation", in R.
- Chomsky, N. (1993) "A minimalist program for linguistic theory", in K. Hale and S. J.
- Chomsky, N. (1995) *The Minimalist Program*, Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Chomsky, N. (2000) "Minimalist inquiries: the framework", In R. Martin, D. Michaels, and J. Uriagereka, (eds), *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, Cambridge, Mass.:MIT Press, 89-155.
- Chomsky, N. (2008), Personal correspondence through email: from:"Noam Chomsky" chomsky@MIT.EDU To: "Mohammad Hosseini Maasum" hosseinimasum@yahoo.com Sunday, January 20, 2008 9:48 AM
- Chomsky, N. and H. Lasnik (1993) "The theory of principles and parameters", in J. Jacobs, A. von Stechow,
- Cinque, G. (1999) *Adverbs and Functional Heads*, Oxford: Oxford University Press.
- Cinque, G. (2002) *Functional Structure in DP and IP, The Cartography of Syntactic Structures*, Vol. 1, Oxford: Oxford University Press.
- Cook, Vivian. *Chomsky's Universal Grammar*. Blackwell Publishers, Massachusetts
- Ghomeshi, J. (2001) "Control and thematic agreement", *Canadian Journal of Linguistics*, 46: 1-2, 9-40.
- Culicover, P. and R. Jackendoff (2005). *Simpler Syntax*. Oxford University Press, Oxford.
- Haegeman, L. (1995) *Introduction to Government and Binding Theory*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Haegeman, L. (1996) *The Syntax of Negation*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornstein, N., J. Nunes, and K. K. Grohmann (2005) *Understanding Minimalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kahnemuyipour, A (2003). "Persian Ezafe Construction Revisited: Evidence for Modifier Phrase". *In proceedings of the annual Journal of Canadian Linguistics Association*. 173-185
- Karimi, S. (2005) *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, The Hague: Mouton.

- Lasnik, H. (2001) "Derivation and representation", in M. Baltin and Ch. Collins (eds), *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, Oxford: Blackwell Publishers, 62-88.
- Moinzadeh, A. (2001), *An Antisymmetric, Minimalist Approach to Persian Phrase Structure*, PhD Dissertation. University of Ottawa.
- Ouhalla, J. (1999), *Introducing Transformational Grammar: From Principles and Parameters to Minimalism*, 2nd ed. Arnold.
- Pollock, J. Y. (1989) "Verb movement, UG and the structure of IP", *Linguistic Inquiry* 20, 365.
- Radford, A. (1996) *Transformational Grammar*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (1998) *Syntactic Theory and the Structure of English, A Minimalist Approach*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Radford, A. (2006) *Minimalist Syntax, Exploring the Structure of English*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Roberts, I. (2001) "Head movement", in M. Baltin and Ch. Collins (eds), *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory*, Oxford: Blackwell Publishers, 113-147.